هو العلیم

لزوم سیر ترتیبی مراتب علم پروردگار

شرح حدیث عنوان بصری ـ علم و معرفت ـ جلسه ۲۷

بیانات
حضرت آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدس الله سره

أعوذُ باللهِ منَ الشّيطانِ الرّجيم
بسمِ اللهِ الرّحمنِ الرّحيم
الحمدُ لِلّه ربِّ العالمينَ و الصّلاةُ و السّلامُ على أشرفِ المرسلينَ
وخاتمِ النّبيينَ أبى القاسمِ محمّدٍ و على آلِهِ الطّيبينَ الطّاهرينَ
واللعنةُ على أعدائِهم أجمعين

امام صادق علیه‌السّلام به «عنوان بصری» می‌فرمایند:

لَيسَ العِلمُ بِالتّعلُّمِ، إنّما هو نورٌ يقَعُ فى قَلبِ مَن يريدُ اللهَ تَبارَكَ و تَعالى أن يهديهُ.

علم به‌واسطه تعلّم نیست، بلکه نوری است که خداوند در قلب کسی قرار می‌دهد که بخواهد از او دستگیری کند.

در جلسات قبل راجع‌به علم ظاهر و باطن، ارزش‌های مختلف مراتب علم ظاهر و کیفیت تعامل آن با نفس انسان مطالبی عرض شد. همچنین پیرامون نحوه نزول علم از عالَم علم مطلق و کیفیت نزول اسم علیم که از اسماء کلیه و حسنای الهی است در همه مظاهرِ جزئیه و متعینه عالم کثرت برحسب سعه و ظرفیت هر موجود، و چگونگی امکان هدایتگری علم و نور بودن آن، مطالبی مطرح گردید.

تدریجی بودن طی مراتب معنوی و استحاله طفره

نکته‌ای که قبلًا به آن اشاره شد و ان‌شاءاللَه در این جلسه به‌عنوان تتمه این فقره مطرح می‌گردد آن است که: در آیات قرآن اشاره شده است که رسیدن به مراتب کمال (به‌معنای تجرّد نفس و قطع علقه نسبت به عالم کثرات و میل به عالم ربوبی) دفعةً واحده و در یک مرحله انجام نمی‌گیرد؛ بلکه به گذشت زمان و طی مراتب نیاز دارد. گرچه ممکن است شخصی این مراحل را با سرعت بیشتر و دیگری با سرعت کمتری طی کند، ولی درعین‌حال برای عبور از یک مرتبه به مرتبه اعلی باید همه مراحل طی شود؛ زیرا «طفره» و عدم طی مراتب، محال می‌باشد؛ «طفره» یعنی شخصی دفعةً و یک‌باره از ابتدایی به دانشگاه برود که درنتیجه هیچ‌چیز نمی‌فهمد و استفاده‌ای نمی‌برد.

تشبیه مراتب کمالی به مراحل علوم ظاهری، در لزوم رعایت ضوابط

یک طفل دبستانی برای رسیدن به آخرین رتبه دانشگاهی باید دوره ابتدایی، راهنمایی و متوسطه را طی کند. همان‌طورکه برای علو و تعالی در فراگیری علوم ظاهری به ابزار و ادوات و استعداد و شرایط نیاز است، برای رسیدن به کمال نیز اینها لازم است. طفل دبستانی باید مشق شب بنویسد، تمرین کند و بازیگوشی را کنار بگذارد تا مراتب را یکی پس از دیگری طی کند و به نقطه اعلای مدارج علمی برسد.

باید به این نکته ظریف بسیار توجه داشت که در مراتب پایینِ علمی چندان فشاری به کودک وارد نمی‌کنند و بر او سخت نمی‌گیرند، اما هرچه بالاتر می‌رود زحمتش بیشتر می‌شود. در ابتدا «بابا آب داد» را هرطور بنویسد از او می‌پذیرند و مشکلی پیش نمی‌آید؛ فرضاً اگر «الف» را به‌طول چند سانتی‌متر بنویسد به او آفرین می‌گویند و نمره بیست هم می‌دهند، ولی در کلاس چهارم یا پنجم اگر دو میلی‌متر بر حدّ معمولِ «الف» اضافه شود، معلم او را تنبیه می‌کند. همین‌طور در دوره راهنمایی و دبیرستان سخت‌گیری‌ها بیشتر می‌شود تا اینکه هنگام رفتن به دانشگاه باید تمام‌وقت را صرف مطالعه کند. تلویزیون تماشا کردن و مسافرت و تفریح، با یک دانشجوی مبرّز و کارآمد نمی‌سازد. اگر دانشجو واقعاً احاطه بر همه مراتب و جوانب علم را می‌خواهد، باید کتاب را از خود دور نکند، و سایر مطالبی که دیگران با آن سروکار دارند را کنار بگذارد؛ و الّا به نتیجه نمی‌رسد و نمی‌تواند آن‌طورکه بایدوشاید مرتبه عالی علمی را حیازت کند.

تناسب تکلیف انسان با رتبه معنوی او

همین‌طور خداوند متعال برای مراتب مختلف انسان تکالیف متفاوتی قرار داده و مشخص کرده است.

مرتبه اول: اکتفا به انجام تکالیف ظاهری و وصول به مراتب نازل بهشت

در مرتبه اول که مرتبه عوام است، انجام ندادن محرّمات ظاهری از شخص متوقع است و برای رسیدن به مطلوب همین مقدار کفایت می‌کند؛ مثلًا دزدی و شرب خمر نکند، تهمت نزند و کارهای زشت و ناپسند انجام ندهد. در این مرتبه، مطلوب آن است که شخص وارد آتش جهنم نشود، و باتوجه‌به اعمال ظاهر و موافق شرع، مشمول شفاعت ائمّه علیهم‌السّلام و بزرگان واقع گردد و به مرتبه پایین بهشت (رسیدن به نعمت‌های حسی پروردگار مانند فواکه، اطعمه، اشربه، حورالعین، غلمان، اشجار و انهار) برسد، که ما اسم آن را «دوره ابتدایی» می‌گذاریم که شخص باید حدّاقل سواد خواندن و نوشتن داشته باشد.

مرتبه دوم: انکشاف صوَر علمی پروردگار

مرتبه دوم آن است که انسان بتواند از صوَر علمی پروردگار که جنبه حسی ندارد استفاده کند. این صور، انکشاف حقایق علم پروردگار است به‌صورت؛ همان‌طور که در عالم خواب حقایقی به‌صورت و نه به‌جسم و حس برای شخص منکشف می‌شود و از آن لذت و استفاده می‌برد و وقتی از خواب بیدار می‌شود احساس انبساط و طراوت دارد.

مجرد بودنِ حقیقتِ لذت و ابتهاج

فرضاً کسی در خواب به حرم امام رضا علیه‌السّلام وارد می‌شود و حضرت از او پذیرایی می‌کنند و مسئله‌ای را به او نشان می‌دهند؛ طراوت و لذتی که از این خواب برای او پیدا می‌شود دارای جنبه حسی نیست و فقط جنبه صوری دارد، چراکه لذت بردن انسان به جنبه خیال او بستگی دارد؛ زیرا جنبه مادی بدن فیزیکی و

عنصری، مانع از احساس یک مطلب مجرّد است.

سنخیت نداشتن علت ادراک لذت با امور مادی

من‌باب‌مثال، لذتی که شما از نگاه کردن به یک گل می‌برید، حاصل انعکاس شکل و شمایل و عطر آن در مغز و دِماغ شما نیست. بازگشت نوری که به این شیء خارجی خورده است به چشم و قرینه شما وارد می‌شود و سپس تصویر آن در شبکیه موجب مجموعه‌ای از فعل و انفعالات فیزیکی می‌گردد، و بعد به‌واسطه نقطه زرد که به آن ماکولا می‌گویند به مغز انتقال پیدا می‌کند و مغز صورت فیزیکی آن را در خود نگه می‌دارد؛ هیچ‌کدام از این مراحل، لذت نیست، بلکه تنها امری فیزیکی و مادی در عالم خارج تحقق پیدا کرده است.

همچنین در بوییدن گل، شما در واقع هوایی را استشمام می‌کنید که با ذرات نامرئی تراوش‌شده از گل[1] مخلوط شده است، سپس غدد حسّاس بینی آن ذرات را ضبط و به مغز منتقل می‌کنند؛ آن‌وقت شما عطر آن را احساس می‌کنید.

بازگشت علت ادراک لذات مادی به رابطه میان جسم و روح

رسیدن این عطر یا رنگ و شمایل خاص به مغز انسان یک مطلب مادی است، ولی احساس این شکل خاص و صورت زیبا و عطر بسیار دل‌نشینی که در گل قرار دارد مطلب دیگری است که به مغز مربوط نیست، بلکه به نفس مربوط می‌شود. کار مغز، واسطه‌گری برای انسان است و مسائل ظاهری و حسی را به نفس که مجرّد است منتقل می‌کند و ارتباط بین نفس و ظاهر را برقرار می‌سازد؛ پس لذتی که از بوییدن و تماشای یک گل زیبا حاصل می‌شود امری معنوی و مجرّد است.

بنابراین حتی لذات ظاهری دنیوی مانند غذا خوردن، بوییدن گل یا عطر و دیدن مناظر زیبا جنبه برزخی و مثالی دارد، زیرا اصلًا لذت امری مجرد است و مادی نیست. انسان خیال می‌کند مغز و دست او لذت برده است، بااینکه دست به‌جز گوشت و استخوان چیزی نیست؛ یا گمان می‌کند بینی او عطر را استشمام کرده یا زبان طعم غذا را چشیده است، درحالتی‌که این مثال اوست که طعم غذا را چشیده یا عطر را استشمام کرده و لذت برده است؛ موطن ماده (گل یا طبیعت زیبا) در خارج است و احساس لذت شما از آن، جنبه تجرّدی دارد و با خود طبیعت و گل متفاوت است.

مجرّد بودنِ علتِ ابتهاج حاصل از رؤیاهای شیرین

وقتی شما در عالم خواب امیرالمؤمنین یا امام زمان یا یک ولی الهی را می‌بینید، دیگر به بدنتان کاری

---

[1] این ذرات به اندازه‌ای لطیف است که به چشم نمی‌آید و حس نمی‌شود، به‌طوری‌که اگر وسیله سنجش حساسی داشته باشیم (نظیر بعضی ترازوهای دقیق که حتی وزن یک نقطه جوهر بر صفحه کاغذ را نشان می‌دهند) متوجه می‌شویم به‌واسطه تراوش این ذرات وزن گل دائماً کاهش می‌یابد؛ لذا می‌بینید گل به‌تدریج پلاسیده و سپس خشک می‌شود.

ندارید؛ بلکه فقط همین صورت برای شما تمثل پیدا می‌کند و وقتی از خواب برمی‌خیزید حالت شعف و انبساطی احساس می‌کنید که قبل از آن نداشتید. بااینکه مسئله‌ای حسی برای شما در خواب پیدا نشده، صرف ادراک این صورت موجب نشاط شماست، و باید هم این‌طور باشد؛ زیرا اصل لذت، امری مادی نیست؛ بنابراین آنچه در عالم خواب اتفاق می‌افتد، مسئله‌ای غیرعادی نیست و کاملًا طبیعی می‌باشد.

مرتبه سوم: ادراک معانی

حال اگر شما امام علیه‌السّلام یا بزرگی را در خواب ببینید و غیر از صورتی که از همنشینی با آن احساس لذت می‌کنید حالتی از او به شما سرایت کند که قابل توصیف نباشد، در آن مرتبه ادراک آن معنی حالت و شعفی را به‌وجود آورده است که با دیدن صورت پیدا نمی‌شود، بلکه مرتبه بسیار بالاتری است.

مرتبه اعلی: ادراک علوم از ذات پروردگار بدون وساطت ماسوی‌اللَه

اینها مراتب مختلفی است؛ همین‌طور به‌جایی می‌رسد که اصلًا از حدّ گفتن و بیان مسئله خارج است! روایت ذیل از پیغمبر اکرم صلی اللَه علیه و آله و سلم به همین مطلب اشاره دارد؛ حضرت می‌فرمایند:

شرح روایت نبوی «لی مع اللَه حالاتٌ لا یسَعُها مَلَکٌ مُقَرّبٌ و لا نبی مُرسَلٌ»

لی مع اللَه حالاتٌ لا یسَعُها مَلَکٌ مُقَرّبٌ و لا نبی مُرسَلٌ.[1] «**من با خداوند متعال حالاتی دارم که نه ملک مقربی تحمل آنها را دارد و نه پیامبر مرسلی می‌تواند چنین حالاتی را ادراک کند.**»

عجز جبرئیل امین از تحمل مقام علم اطلاقی رسول خدا

این چه حالی است که رسول اکرم صلی اللَه علیه و آله و سلّم ادراک می‌کند اما جبرائیل و امثال او از تحمل آن عاجزند؟! با توجه به اینکه جبرائیل امین ملکی است که علم را از مقام اطلاق به همه عوالم ربوبی ازجمله عالم ناسوت و مُلک تنزل می‌دهد.

حصول مراتب مختلف علم برای ماسوی به‌واسطه افاضه جبرئیل امین

بعضی از مخترعین می‌گویند: «ما برای اکتشاف و اختراع نمی‌توانیم به نکته و لِمّ مطلب برسیم الّا اینکه یک‌دفعه در وجود خود جرقه‌ای احساس می‌کنیم که ما را به مطالب دیگری سوق می‌دهد!»[2] این مطلب در همه افراد و تمام حالات وجود دارد؛ من‌باب‌مثال پزشک بسیار متخصص و حاذقی باوجود تحقیق و تفحص در معاینات بالینی و امثال‌ذلک، نمی‌تواند به حقیقت مطلب برسد اما ناگهان جرقه‌ای به ذهنش می‌زند و او را به

---

[1] مرآة‌العقول، ج ۱۵، ص ٤٦٩؛ روضة‌المتقین، ج ۱، ص ۳۰۰؛ تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۱۱۸؛ بحارالأنوار، ج ۱۸، ص ۳٦۰؛ جامع‌الأسرار، ص ۲۷ (با قدری اختلاف در تمامی مصادر).

[2] رجوع شود به افق وحی، ص ۱۷۷.

راه حلّ آن مرض و ناراحتی می‌رساند. همچنین هنگامی که علماء و فقهاء در استنباط احکام شرعی به روایاتی متعارض می‌رسند که از جمع بین آنها ناتوان‌اند، ناگهان با جرقه‌ای در ذهن آنها تمام روایات متعارضه به روایات متوافقه تبدیل می‌شوند و با رفع تعارض به نتیجه می‌رسند.

واضح است که انسان مطلبی را که در حین تکاپو و کنکاشِ رسیدن به مطلوب به ذهنش می‌رسد، از قبل نمی‌دانسته است؛ و الّا به‌دنبال آن نمی‌گشت، و هنگام حلّ معادله، «فهمیدم» نمی‌گفت. جرقه‌ای که باعث فهمیدن مطلب می‌شود، علمی است که جبرائیل از مقام علم در نفس افراد قرار می‌دهد.

از امثال این کمترین مراتب متصوّر تا بالاترین مراتب غیرقابل‌تصور معرفت‌الهی را که این ملک مقرّب خداوند برای انبیاء و اولیاء می‌آورد، همه از مصادیق نزول مراتب علم است. به‌عبارتی، علم مطلق پروردگار در ظرف جناب جبرائیل تمام عوالم ربوبی را زیر چتر و پر خود قرار می‌دهد.

تمثّل احاطه علمی جبرئیل برای رسول خدا در هنگام نزول سوره علق

وقتی‌که آیه (اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ)[1] بر پیغمبر اکرم صلّی اللَه علیه و آله و سلّم وحی شد، حضرت می‌خواستند بدانند چه کسی این معنی را بر قلب و نفس ایشان نازل کرده است؛ در این هنگام جبرائیل را می‌بینند که بال‌های[2] خود را گشوده و یک بال او شرق و بال دیگر غرب عوالم پروردگار را فراگرفته است. در اینجا تنها عالم ماده مراد نیست، که در قبال سایر عوالم مانند تار عنکبوتی می‌ماند؛ بلکه جبرئیل بر تمام عوالم عِلوی از جمله عقول، نفوس مجرّده، ملائکه و جنّ و انس احاطه عِلّی و علمی دارد و با این اشراف خود آنها را از رزق و علم اشراب می‌کند. لذا حضرت می‌فرمایند:

دیدم که جبرئیل نه‌تنها برای من وحی آورده است، بلکه تمام عوالم ربوبی پروردگار تحت احاطه و اشراف علمی او قرار دارد.

اشراف جبرئیل بر تمام مراتب وحی انبیاء

یعنی همان‌طور که هیچ نقطه‌ای از دست انسان برای او مجهول نیست، تمام مراتب نیز تحت اشراف جبرائیل می‌باشد و اوست که بر پیغمبر اکرم، حضرت ابراهیم و سایر انبیاء تمام مراتب علم و وحی را افاضه می‌نماید.

نقصان جبرئیل نسبت به رسول خدا در دو جنبه ذات و آثار آن

با وجود این مطالب، پیغمبر می‌فرماید: «میان من و پروردگار حالاتی است که جبرئیل پر می‌سوزاند.»

---

[1] سوره علق (۹۶) آیه ۱. امام‌شناسی، ج ۱۱، ص ۲۰:
« بخوان به‌اسم پروردگارت، آن که آفریده است.»

[2] منظور از بال و پر احاطه علمی و وجودی است.

اگر یک سر موی برتر پرم *** فروغ تجلّی بسوزد پرم[1]

یعنی پیامبر اکرم حائز مرتبه‌ای از مقام علمی اطلاقی پروردگار است که جبرئیل امین را تاب تحمل آن نیست؛ به‌عبارتی جبرئیل در مقام محدودیت ذات به‌نحوی است که بیش از این مقدار مقام علم، رزق و حیات را نمی‌تواند تحمل کند.

فرمایش پیغمبر که «من با پروردگار حالاتی دارم که هیچ ملک مقرّب و نبی مرسلی تحمل آن را ندارد» را می‌توان از دو جنبه برداشت نمود:

جنبه ذات؛ بدین معنی که ذات و عین ثابت رسول خدا از نقطه‌نظر سعه وجودی و مرتبه کمالی از مرتبه ذات و تعین وجود جبرئیل بالاتر است؛ همان‌گونه که انسان به‌لحاظ ذات خود بر ذات حیوان، و ذات حیوان بر ذات نبات و جماد شرافت دارد. اما این جنبه مقصود کلام پیامبر نمی‌باشد.

امکان وصول امت پیامبر به مرتبه علم اطلاقی باتوجه‌به روایت «لی مع اللَه حالاتٌ ...»

جنبه آثار ذات؛ به‌معنای مدرکات ذات و نحوه تعلق و ادراک آن از مبدأ فیاض، صرف نظر از خود ذات و عین ثابت؛ که این معنای مراد حضرت است؛ یعنی: کیفیت ردّوبدل شدن اطلاعات و نحوه معلومات و علمی که برای پیامبر پدید می‌آید، همان ارتباط رسول خدا بدون وساطت ملائکه مقرّب با پروردگار است که این مقامِ لا یدرک و لا یوصَف، امکان ندارد برای جبرئیل باوجود دارا بودن مقام وحی و افاضه علم حاصل گردد. در این عبارت رسول‌اللَه می‌خواهد بفرماید شما که امت من هستید نیز می‌توانید به این مقام برسید!

کلام مرحوم حاج سید هاشم حدّاد پیرامون صحبت در عظمت جبرائیل

باتوجه به این مطالب، وجه اعتراض مرحوم حدّاد به افرادی که از مقام جبرائیل و کیفیت عروج و نزول او بر انبیاء سخن می‌گفتند، روشن می‌شود. در این رابطه مرحوم والد نقل می‌کردند که:

روزی به اتفاق مرحوم آقای حدّاد رضوان اللَه علیه وسایر رفقا و احبّه در منزل یکی از دوستان در کاظمین جمع بودیم؛ صحبت از عروج مقام حضرت جبرائیل به عالم وحی و کیفیت نزول آن به قلوب انبیاء و رسل الهی و انتقال حقایق علمی از حقیقت کلّیه آن به نفوس جزئیه بشریه و قدرت و قوّت و اشراف او بر همه علوم

---

[1] افق وحی، ص ۵۲۷:

« جبرائیل در یک زمان خود را به‌صورتی دارای ششصد بال، و در زمان دیگر به‌صورتی بشری و در شمایل« دحیه کلبی »درمی‌آورد، و در جایی دیگر به‌صورت ملکی با شش بال و در مورد دیگر با دو بال؛ درحالی‌که همه اینها درست و هیچ‌کدام اینها نیست؛ زیرا جبرائیل وجودی مجرّد از صورت و ماده است و در هویّت ذات خود و کینونت نفس خود حقیقتی است نوریّه و علمیّه که صورت برنمی‌دارد و در معراج، آن هم در مراتب عالیه و بالای آن، دیگر پیامبر او را با دو بال نمی‌بیند، بلکه به‌صورت حقیقتی مجرّد و علمی ادراک می‌کند که همان ماهیّت و هویّت خود اوست.»

و صُوَر کلّیه و جزئیه حقیقت علمیه حضرت حق جلّ‌وعلا بود، و در این زمینه هرکس مطابق با فهم و ادراک خود مطلب را بسط و گسترش داده و اعجاب خود را از این مسئله ابراز می‌داشت. مرحوم حدّاد که مدتی ساکت نشسته و این کلمات را گوش می‌کردند، پس از مدتی سر برداشتند و با لحنی جدی که حکایت از حقیقتی بس شگفت و عمیق و عالی و راقی می‌کرد، فرمودند: «این چه بحثی است که شما دارید از علوّ درجات و مقامات و سعه وجودی حضرت جبرائیل می‌کنید؟! ما در مقام و مرتبه‌ای هستیم که ابداً جبرائیل را قدرت و قوّت بر تصور آن مقام و حقایقِ وجودی آنجا نیست، و چرا خود را متوقف بر صعود و نزول ملائکه نموده‌اید؟! بیایید ببینید که بالاتر از آن چه خبر است! جایی که هزارها مانند جبرائیل قدرت بر وصول به آن را ندارند و در مادون آن مقام متوقف می‌مانند. سالک که نباید خود را به مادونِ ذات تنزل دهد و از اشراب ماء مَعینِ آن حقیقت خود را محروم نماید و به حقایقی مادونِ حقیقت خود که همان ذات حضرت حق است خود را سرگرم نماید و عمر خود را بیهوده بگذراند.»[1]

مقصود مرحوم حدّاد از اعتراض به سخن گفتن پیرامون مقام جبرائیل امین

قصد مرحوم حدّاد از این کلام مزاح نیست؛ ایشان می‌خواهد دو مطلب را تذکر دهد:

مطلب اول: وقتی خداوند متعال در شما استعدادی قرار داده است که می‌توانید به چنین مرتبه‌ای برسید، چرا وقت و عمر و مجالس خود را صرف صحبت در تعینات او می‌کنید و به خود او نمی‌پردازید؟! چرا درباره ذات، صفات جمالیه و جلالیه بدون وساطت او و حقایقی که بلاواسطه از او منشعب می‌شود و انسان را یکپارچه به‌سوی خود می‌کشاند و از همه تعینات منقطع می‌کند، صحبت نمی‌کنید؟!

مطلب دوم: ای بیچارگانی که راه را گم کرده‌اید! وجود مرا که اینجا در کنار شما نشسته‌ام غنیمت بدانید. منِ حدّاد در وضعیتی به‌سر می‌برم که جبرئیل نمی‌تواند به آنجا راه پیدا کند، آن‌وقت شما نزد من از جبرئیل و امثال او صحبت می‌کنید؟!

حکایت انصراف توجه شاگردان مرحوم قاضی از ایشان در هنگام مشاهده تصاویر استاد

مرحوم والد رضوان اللَه علیه به‌نقل از آقای حاج شیخ عباس قوچانی رحمة اللَه علیه می‌فرمودند:

شخصی تعدادی از عکس‌های مرحوم قاضی را به جلسه ذکر ایشان آورده بود؛ ناگهان شاگردان ایشان برای به‌دست آوردن عکس‌ها شروع به دعوا کردند! آن شخص عکس‌ها را به اتاق دیگری برد و همه آنها نیز به آن اتاق رفتند. دراین‌حال مرحوم قاضی باخنده فرمودند: «مرا که اینجا نشسته‌ام رها کرده‌اند و به‌دنبال عکس من می‌روند!»

---

[1] اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۱٦٦.

بازماندن از حقیقت، نتیجه توقف در صورت استاد

کلام مرحوم قاضی بسیار دقیق است؛ این عمل شاگردان و سلّاک سبب توقف در صورت استاد و بازماندن از حقیقت اوست.

حکایت طلب استغفار ابابکر و عمر از مالک‌بن‌نویره در حضور رسول خدا

این قضیه بلاتشبیه مانند داستان تشرّف مالک‌بن‌نویره[1] به خدمت رسول‌خداست که در اینجا فقط از باب

---

[1] امام‌شناسی، ج ۲، ص ٦٢:

« باری، چون رسول خدا مالک را برای جمع‌آوری صدقات و زکوات قوم خود مأمور کرده بودند، چون بعد از رسول خدا به مدینه آمد و خلافت را بر خلاف نصّ رسول خدا و وصیتی که به او نموده بودند به‌دست ابوبکر دید، چون به قوم خود برگشت از فرستادن صدقات به نزد ابوبکر خودداری نمود و صدقات را بین قوم خود تفریق نمود. گوید:

فقُلتُ خُذوا اموالَکم غیرَ خائِفٍ ❊❊❊ و لا ناظِرٍ فیما یجیءُ مِنَ الغَدِ

فإن قامَ بالدّینِ المُحَوَّقِ قائِمٌ ❊❊❊ أطَعنا و قُلنَا الدّینُ دینُ محمّدٍ

مالک گوید: "من به قوم خود گفتم: اموال خود را که صدقات باشد پس بگیرید و هیچ ترس نداشته باشید و نه انتظار گزندی که فردا به شما برسد. سپس اگر به این دین مخلوطشده با کثافات، صاحب اصلی آن قیام کرد، ما اطاعت نموده و زکات خود را پرداخته و می‌گوییم که دین، دین محمد است."

ابوبکر، خالدبن‌ولید را مأمور نمود که با لشکری به بطاح* بروند و با افرادی که برخورد می‌کنند اذان بگویند و اقامه نماز کنند. اگر آنان نیز اذان گفتند و اقامه نماز کردند با آنها جنگ نکنند و دراین‌حال از آنها فقط زکات طلب کنند و اگر ندادند فقط به غارت اموال آنها بپردازند و کسی را نکشند، و اگر از اذان و نماز خودداری کردند آنها را بکشند چه به آتش زدن باشد و چه به غیر از آن.

در لشکر خالدبن‌ولید، ابوقتاده که اسمش حارث بود و عبدالله‌بن‌عمر نیز بودند. لشکر خالد چون به بطاح رسید کسی را نیافت و لشکر در تاریکی شب بر بنی‌یربوع که اقوام مالک بودند شبیخون زده و آنها را در تحت مراقبت گرفتند؛ مالک و سایر اقوامش با خود سلاح برداشتند. خالد و همراهانش گفتند: "چرا سلاح برداشتید؟" آنها گفتند: "شما چرا سلاح برداشته‌اید؟" اینها گفتند: "ما مسلمانیم و تعدّی نمی‌کنیم." آنها گفتند: "ما نیز مسلمانیم." اینها گفتند: "اگر مسلمانید سلاح خود را کنار بگذارید، ما نماز می‌خوانیم شما هم نماز بخوانید." آنها سلاح خود را برداشته و نماز خواندند. دراین‌حال خالد دستور داد همه را اسیر نموده و گردن بزنند. مالک‌بن‌نویره گفت: "چرا ما را می‌کشید؟ ما مسلمانیم." قتاده و عبدالله‌بن‌عمر گفتند: "ای خالد، دست از کشتن مالک بدار، او مسلمان است ما نماز او را دیدیم." خالد گفت: "باید کشته شود." بین قتاده و خالد سخن بالا گرفت و قتاده عهد کرد با خدا که دیگر در لشگری که خالدبن‌ولید است نرود و تحت لوای او نباشد.

مالک گفت: "ای خالد تو مرا به نزد ابوبکر ببر خود در موضوع ما حکم شود." خالد گفت: "ابداً تو را مهلت نمی‌دهم."

چشم خالد که به زوجه مالک افتاده و نام او امّ‌تمیم بود و در غایت حسن و جمال بود، دل او را ربوده و قصد زنای با او داشت و کشتن مالک را مقدمه وصول به این مقصد قرار می‌داد. مالک در حضور خالد به زنش گفت: "تو مرا به کشتن دادی و من در راه غیرت و حفظ ناموس باید کشته شوم." بالاخره آنچه مالک گفت در دل خالد اثری نکرد؛ مالک گفت: "ای خالد تو برای انجام مأموریت دیگری آمده‌ای که جرم ما از آن بسیار کوچکتر است."

مثال عرض می‌شود:

براءبن‌عازب نقل می‌کند: وقتی در محضر رسول خدا نشسته بودیم و بعضی از اصحاب نیز حضور داشتند و رؤسای بنی‌تمیم که یکی از آنان مالک‌بن‌نویره بود خدمت رسول خدا مشرّف شدند و مالک گفت: «بیاموز مرا که ایمان چیست.»

حضرت رسول‌اللَه در پاسخ او گفتند: «ایمان آن است که شهادت به لا اله الّا اللَه و رسالت من از جانب خدا بدهی، و نمازهای پنج‌گانه را ادا کنی، و روزه ماه رمضان به‌جای آری، و زکات بدهی، و حجّ خانه خدا به‌جا آوری، و وصی مرا نیز دوست بداری (و به علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السّلام اشاره کردند) وخون ناحق نریزی،

خالد دستور داد به ضراربن‌ازور که گردن مالک را بزند؛ او مالک را صبراً کشت، و همان شب خالد با زوجه مالک (ام‌تمیم) همبستر شد و دستور داد سرهای کشتگان را به‌جای سه‌پایه زیر دیگ‌های غذای خود گذاردند و آتش افروختند. مالک سر بزرگی داشت و بسیار پرمو بود؛ قبل از آنکه آتش او را گداخته کند، به‌واسطه سوختن موهای فراوان، غذا به‌جوش آمد و آماده شد. خالد دستور داد تمام زن‌ها را به‌عنوان اسارت به مدینه حمل دادند و تمام اموال آنان را غارت نمود.

این قضیه بر مسلمین بسیار گران آمد. عمر به نزد ابابکر آمده، گفت: "خالد مردم مسلمان را کشته، مالک‌بن‌نویره را کشته است و با زن مسلمان همبستر شده، و اموال مسلمین را غارت کرده، باید او را قصاص کنی و حدّ زنا بر او جاری کنی."

چون خالد به مسجد مدینه داخل شد، قبایی در بدن داشت که مملو از آهن و تیر بود و عمامه‌ای بر سر انداخت که چوبه‌های تیر را در آن فروبرده بود. عمر چون چشمش به خالد افتاد، برخاست و چوب‌های تیر را از عمامه او بیرون آورده و همه را شکست و گفت: "الان تو را می‌کشم و رجم خواهم نمود؛ مرد مسلمان را کشتی و با زن او (زن مسلمان) همخوابگی نمودی؟!" خالد هیچ نمی‌گفت، چون احتمال می‌داد این نحو تغیر عمر ناشی از میل و رغبت ابوبکر باشد.

چون خالد به ابوبکر وارد شد و مذاکراتی با هم نمودند، ازجمله آنکه گفت: "علت کشتن من مالک را این بود که درباره تو چنین‌وچنان می‌گفت." و معتذر بود که: "مالِک قالَ لِخالدٍ و هو یراجعُهُ: ما إخالُ صاحبَکم إلّا و قد کانَ یقولُ کذا و کذا." می‌گوید: "مالک به من گفت: من از صاحب شما ابوبکر کناره‌گیری نکردم مگر به‌علت آنکه چنین‌وچنان می‌گفت." خالد در جواب او گفت: "أوَ ما تَعُدُّهُ لَک صاحِبًا؛ آیا تو ابوبکر را صاحب خودت نمی‌شناسی؟!" فلذا امر کردم گردن او را زدند.

ابوبکر خالد را تبرئه نمود. خالد از نزد ابوبکر خوشحال بیرون آمد. عمر به نزد ابوبکر رفت و گفت: "خالد زنا کرده، او را حد بزن." ابوبکر گفت: "لا، لِأنَّهُ تَأوّلَ فَأخطأَ؛ نه، چون او در کار مالک تأویل نموده و اشتباه کرده است." عمر گفت: "مرد مسلمان را کشته است، او را بکش!" ابوبکر گفت: "لا، أنَّهُ تَأوّلَ فَأخطأَ؛ نه، او تأویل کرده و در قتل مالک اشتباه کرده است." سپس گفت: "ای عمر، ما کنتُ لِأغمِدَ سَیفًا سَلَّهُ اللهُ علیهم." عمر گفت: "ای ابوبکر، او را از منصب خود معزول گردان." ابوبکر در پاسخ گفت: "لا أغمِدُ سَیفًا شَهَرَهُ اللهُ عَلَی الکفّار؛ من شمشیری را که خدا به روی کفّار ظاهر نموده در غلاف فرو نمی‌برم."

برادر مالک، متمّم‌بن‌نویره به مدینه آمد و از ابوبکر طلب خون برادر خود مالک را نمود و اسراء را طلب کرد. ابوبکر دستور داد اسراء را برگردانند. عمر به ابوبکر اصرار و الحاح نمود که خالد را عزل کند و گفت که: "إنَّ فی سَیفِهِ رَهَقًا؛ در شمشیر خالد تعدّی و تجاوز و خون به‌ناحق ریختن است." ابوبکر گفت: "لا، یا عمرُ لم أکن لِأشیمَ سَیفًا سَلَّهُ اللهُ عَلَی الکافرین؛ نه ای عمر، من در غلاف نمی‌کنم شمشیر برّانی را که خدا بر کافران از غلاف بیرون کشیده است."

(*) بطاح: آبی است در دیار اسدبن‌خزیمة.»

و دزدی نکنی، و خیانت ننمایی، و مال یتیم را نخوری، و مسکر نیاشامی، و به دستورات و قوانین من ایمان بیاوری، و حلال مرا حلال و حرام مرا حرام بدانی، و حقوقی را که ضعیف و قوی و کبیر و صغیر بر تو دارند ادا کنی.» و یکایک از دستورات را حضرت برای او شمردند ... مالک بسیار شاد شد و از غایت نشاط، دامن‌کشان و با کمال شعف و حالت استغنا از خدمت پیامبر بیرون آمد و می‌گفت: «به‌خدای کعبه سوگند که ایمان را آموختم.» و چون از نظر رسول‌اللَه دور شد، حضرت فرمودند: «کسی که دوست دارد به مردی از مردان بهشت نظر بیفکند، به این مرد نظر کند.»

ابوبکر و عمر گفتند: «به چه شخصی اشاره می‌کنید ای رسول خدا؟» حضرت سر را به زیر انداختند. پس آن دو باشتاب حرکت کردند تا به او رسیدند و به او گفتند: «از جانب خدا و رسولش بشارت به بهشت داده شده‌ای!»

مالک گفت: «خداوند متعال بشارت شما را نیکو گرداند اگر از افرادی باشید که به آنچه من شهادت دادم شهادت می‌دهند؛ چراکه آنچه رسول خدا صلی‌اللَه علیه و آله و سلم به من آموخت شما نیز دانستید. و اگر چنین افرادی نیستید خداوند بشارت شما را نیکو نگرداند.»

ابوبکر گفت: «این حرف را نزن؛ من پدر عایشه زوجه رسول خدا هستم!» مالک گفت: «گفتم آن را؛ حاجت شما چیست؟»

گفتند: «تو از اهل بهشت هستی برای ما استغفار کن!»

گفت: «خدا شما را نیامرزد. رسول خدا صاحب شفاعت را رها کرده و از من می خواهید برایتان استغفار کنم؟!» پس آنها درحالی‌که آثار حزن و اندوه در چهره‌هایشان هویدا بود، برگشتند. وقتی رسول خدا صلی اللَه علیه و آله و سلم آن دو را دیدند باتبسم فرمودند: «آیا از حق غضب می کنید؟!»

باری، مرحوم حدّاد می‌خواهند بفرمایند اکنون که چنین وجودی در دسترس است که جبرئیل قدرت راه یافتن به مرتبه او را ندارد، قدر او را بدانید و پا در آنجا بگذارید و حال که از او کارهای بزرگ و والا برمی‌آید، کارهای کم را به او واگذار نکنید. مانند اینکه رئیس بانک به شما بگوید هر مقدار پول بخواهید من در اختیارتان می‌گذارم، اما شما از او مبلغ بسیار ناچیزی تقاضا کنید. او می‌گوید اگر خزانه بانک را هم طلب می‌کردی در اختیارت قرار می‌دادم، ولی تو خود از ما چنین خواستی.

صحبت در این است که وصول به مراتب بالا نیازمند وسائط است. برای رسیدن به آن مراتب، اجتناب از گناهانی نظیر زنا، شرب خمر، دزدی، دروغ و سوء ظنّ به برادر مؤمن، و انجام حسناتی مانند برادر دانستن همه مردم و کمک به آنها کافی نیست؛ زیرا همه اینها برای مراتب پایین است. در مراتب بالاتر، قضیه مشکل‌تر و مهم‌تر است و انسان اصلًا نباید خود را ببیند تا اینکه بخواهد در قبال مشیت و تقدیر الهی عرض اندام کند و

میان پذیرش یا عدم پذیرش آن مردّد باشد. در آنجا عبودیت محضه و به‌حساب نیاوردنِ خود و در کلّ عالم یک حقیقت را دیدن و به مقتضای آن عمل کردن را از انسان می‌خواهند.

ادراک کیفیت صعود به مراتب بالاتر سلوک، مصداق نور علم

همان‌طور که قبلًا گذشت[1] آیات قرآن نیز ناظر بر این مسئله است که هر مقدار انسان در مرتبه پایین عملکرد بهتری داشته باشد، به مرتبه بالاتر راه پیدا می‌کند.

با توجه به این نکته، إنّما هو نورٌ یقَعُ فی قَلبِ مَن یریدُ اللَه تَبارکَ و تَعالی أن یهدیهُ؛ «**همانا علم نوری است که خداوند تبارک و تعالی در قلب کسی می‌اندازد که بخواهد او را هدایت کند**» **یعنی درصورتی‌که بتواند از عهده مراتب پایین برآید، خداوند کیفیت راهیابی به مراتب بالا را در قلب او قرار می‌دهد.**

مطالب این مجلس به‌عنوان خاتمه شرح این فقره عرض شد و ان‌شاءاللَه از جلسه آینده به ادامه حدیث «عنوان بصری» می‌پردازیم.

امیدواریم که خداوند متعال به قصور و تقصیر و جهل ما ننگرد، و با عمیمیت و وسعت لطف و عنایت مراتب ربوبی خود، ما را نیز مشمول نعماتی که برای بزرگان و اولیاء در نظر گرفته است قرار دهد.

---

[1] رجوع شود به عنوان بصری، ج ۲، ص ۱۸۱ و ۲٦٦.